

مطمئن بودم که مرا نمی شناسی

لحظه ای از بازی آدری هپورن در "سابرینا"

چاپ شده در: روزنامه آسیا

زمان انتشار: اسفند ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

*

*

در یکی از چندین شاهکار «کمدی رومانتیک» استاد بیلی وایلد یعنی سابرینا (۱۹۵۴)، که اگر ندیده اید خدا لذت و خنده و غافلگیری و احساساتی شدن استثنایی اش را نصیب تان کند، دختر جوان راننده یک خانواده پولدار که اسم اش روی فیلم است، با بازی آدری هپبورن جاودانی، دلباخته دیوید (ویلیام هولدن) پسر جوان و خوشگذران خانواده ارباب اش است. شوهر خانواده، دخترش سابرینا را به بهانه درس آشپزی به پاریس می فرستد تا فکر پسر ارباب از سرش بیفتد و شخصیت اش کمی «ساخته» شود. اما طبیعی است که این اتفاق نمی افتد و سابرینا که دختر خوش لباس و حواس جمع و جذاب تری شده، تا موقع برگشتن به آمریکا مدام به فکر دیوید بوده است.

همان طور که می بینید، داستان دو خطی فیلم می تواند خیلی از فیلمفارسی ها یا هر فیلم سخیف و جعلی دیگری در هر کنجای دنیا را تداعی کند. ولی داستان کامل فیلم وایلد و «شیوه» اجرای او از این داستان طوری است که حتی فکر کردن به سطح نازل قصه را کفرآمیز جلوه می دهد! از جمله ظرافت های

این شیوه، صحنه ای است که سابرینا بعد از مدت ها از پاریس بر می گردد و دیوید سوار بر ماشین اش، تصادفا او را در جاده بین ایستگاه و خانه اعیانی خانواده لارابی (پدر دیوید) می بیند و از فرط تعجب و جا خوردن از زیبایی سابرینا، ترمز می کند و دنده عقب می گیرد!

خواهشمندم به جای توجه به وجوه شیطنت آمیز ماجرا، به ظرایف پرداخت موقعیت و بازی آدری هپبورن دقت کنید: بر خلاف تصور و برعکس اغلب فیلم های اینچینی، دیوید اصلا سابرینا را به یاد نمی آورد و بخصوص این که سابرینا از این که دیوید او را نشناخته، اصلا ناراحت و دلخور نمی شود. این نکته مهم، در بازی هپبورن با دقت و ریزبینی و ظریف کاری رعایت شده و لبخند های او حتی این حس را به آدم می دهد که از قبل به این احتمال فکر کرده. سابرینا در گذشته عادت داشت که دیوید به او به عنوان دختر شوهر خانواده، توجهی نکند و همیشه از این قضیه غصه می خورد. اما تغییرات دوره زندگی در پاریس و اعتماد به نفسی که به زیبایی تازه کشف شده اش هم ربط دارد، حالا او را با آگاهی از واکنش بهت آمیز احتمالی دیوید، به روی صندلی کمک راننده ماشین او می فرستد و بازی هپبورن، به ویژه با شیطنتی که موقع آدرس دادن به دیوید، در چشمان اش موج می زند، این آگاهی را خوب منتقل می کند. تسلط و آرامشی در حالت نشستن و نشانی دادن او هست که انگار اصلا از دلیل جا خوردن دیوید سر در نمی آورد و بدون هیچ نوع آشنایی دادن، خیلی عادی و راحت، فقط نشانی را قدم به قدم و پیچ به پیچ، می گوید و آخرش دیوید مات و مبهوت را با این سوال رها می کند که «خیلی عجیبه؛ چون اینجا خونه من هم هست!»